

**شکل‌های زندگی: هشتاد سال پس از «بیگانه» کامو**

# کنش بدون کلام

تسخیر خود درآورده بود. به بیانی دیگر ایدئولوژی فی‌الواقع برکی برنده برای نویسندگان و به‌طورکلی هنرمندان بود که به‌واسطه آن می‌توانستند جهان توضیح‌ناپذیر را توضیح‌پذیر کنند؛ درحالی‌که مسئله مورسو در اساس سکوت برای توضیح‌ندادن امر توضیح‌ناپذیر است و مقصود از پدیده توضیح‌ناپذیر بیان شکلی معین از زندگی است.

ایدئولوژی از منظر کامو مسئله‌ای تأمل‌برانگیز است، به نظر کامو ایدئولوژی کوششی بی‌سرانجام برای توضیح امر توضیح‌ناپذیر است و این‌کار به کمک کلام در همه اشکال محاوره‌ای و هنری آن صورت می‌گیرد. از نظر کامو کلام فی‌نفسه چارچوبی محدودکننده در برابر زندگی است که می‌کوشد آن را کنترل کند. در این شرایط تنها آلترناتیو ایدئولوژی کشف پوچی نهفته در ذات جهان است. از نظر کامو کشف پوچی می‌تواند آدمی را از هرگونه وهمی برهاند، آزادی برای کامو آزادی هستی‌شناسانه و رهایی از هر وهمی است، در اینجا آزادی معادل رهایی می‌شود.

اما این همه آلبر کامو نیست. ابهام کامو از جنس دیگری است و آن تناقضات زندگی اجتماعی-سیاسی او با ایده‌هایش است، کامو با وجود ایده‌هایش درباره ایدئولوژی عمدتا در کنار کسانی قرار دارد که ایدئولوگ‌اند یا براساس ایدئولوژی کنش می‌کنند: کامو در ۱۹۳۵- در بیست‌ودو سالگی به حزب کمونیست فرانسه می‌پیوندد و در روزنامه‌های متمایل به آن می‌نویسد، در جنگ‌های داخلی اسپانیا به‌طور جانب‌دارانه‌ای شرکت می‌کند و به کوششش روشنفکرانی مانند سارتر و سیمون دوبوار و… برای رهایی الجزایر از قیمومیت فرانسه کمک می‌کند. کامو در همه حال با وجود مخالفت نظری با روشنفکری مانند روشنفکران معاصر خود کنشگر اجتماعی است. «او مثل همه روشنفکران و شاید بیش از اکثر آنها احساس می‌کرد که باید جهان را بازاندیشید و معنایی برای آنچه او همراه با میلیون‌ها نفر دیگر، شاهدش بود و تجربه‌اش می‌کرد، پیدا کند.»<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد شخصیت کامو مانند خود زندگی کماکان مانند امری «توضیح‌ناپذیر» باقی می‌ماند.

۱. آلبر کامو، ژرمن بره، **خشايار ديهمي**

بایست در زمره قتل‌های سیاسی طبقه‌بندی شود. صدای آلبر کامو در ۴۶سالگی خفه شده است.»<sup>۲</sup> گرچه استبدلال‌هایی هم برای رد این ادعا موجود است مثلا اینکه کاکب می‌توانست از راه‌های دیگری از سُتر کامو خلاص شود. روز حادثه کامو می‌بایست با قطار به پاریس برمی‌گشت، حتی بلیت هم خریده بود اما لحظه آخر تصمیم گرفت با میشل گالیمار همسفر شود. درعین‌حال که اتومبیل هم متعلق به گالیمار بود. به‌هزرتیب، در اینکه شوروری‌ها قصد داشتند کلک کامو را به هر طریقی بکنند، شکی نیست. به‌هرحال، با تمام فرضیات و مستندات موجود، باید اعتراف کرد که پس از خواندن کتاب «مرگ کامو» دیگر نمی‌توان به مرگ این نویسنده مطرح فرانسوی به دید یک سانحه تصادفی رانندگی ساده نگاه کرد. کتاب با بخش «دسیسه» آغاز می‌شود: «آلبر کامو در یکی از روزهای ژانویه ۱۹۶۰ درگذشت. مردی که همه زندگی‌اش را در دفاع از نوع بشر علیه بیدادگری و پوچی جنگیده بود، بی دلیل و بدون علت آشکار و در شرایطی مُرد که خودش آن را حد اعلای پوچی تعریف کرد بود؛ سانحه رانندگی. نه‌چندان دور از پاریس، زیر نور کامل نیمروز، جین اینکه اتومبیل را دوست و ناشرش میشل گالیمار در مسیر مستقیم عریضی می‌راند، هیچ چیز حاکی از فاجعه نبود اما در یک لحظه همه چیز تمام شد. رانندگان خودروهای عبوری گفتند اتومبیل به سرعت والس می‌رقصید. پس از چند لغزش که مسافرای صندلی عقب (همسر و دختر میشل گالیمار) احساس کردند انحرافی ناگهانی است، انگار چیزی زیر اتومبیل فروریخت، خودرو به شدت به یکی از چنارهای ردیف‌شده کنار جاده برخورد کرد و بعد به چند متر دورتر پرت شد و به درخت دومی کوبید و بیش‌وکم به کنلی خُرد شد. کامو با جمجمه خردشده و گردن شکسته در دم جان سپرد.» نویسنده زندگی‌نامه کامو، هربرت لومان، تصادف را با ارجاع به نظر کارشناسان ناشی از قفل‌شدن یک چرخ یا قطع‌شدن محور چرخ می‌داند اما کارشناسان نتوانستند از این تصادف فاجعه‌بار در مسیر مستقیم با جاده‌ای به عرض نُه متر و رفت و آمدی ناچیز سر دربیاروند. از همان ابتدا مشخص شد که وقایع رخ‌داده و توضیح منطقی‌شان مطابقت چندانی ندارند. هیچ چیز قطعی در کار نبود تا از پس توضیح این تصادف ناگهانی بربیاید. همین امر از ابتدا شبهه‌برانگیز بود، گویی واقعیتی پشت این ظاهر نهفته است و منتظر افشاشدن مانده است. بسیاری

الجزایری که از میانه‌رویی‌اش نسبت به سرنوشت فرانسوی‌های الجزایری تبار در صورت استقلال الجزایر آزرده بودند؛ نیروهای ارتجاعی که در وجود او قهرمان مقاومت و چپ‌گرایی را می‌دیدند؛ استالینیست‌ها و اتحاد جماهیر شوروی که یورش خشونت‌بارشان به مجارستان سبب شده بود که او با شهامتی استثنائی به سمتشان یورش ببرد؛ دیکتاتور فاشیست اسپانیا که کامو با نقش‌آفرینی‌ها و سخنرانی‌های عمومی‌اش به مخالفت با او برمی‌خاست و همه‌جا رسوایش می‌کرد تا غرب حضورش را در نهادهای بین‌المللی نپذیرد.» این فهرست که می‌تواند تا چندین صفحه ادامه پیدا کند، امکان باور مرگ ساده کامو بر اثر تصادف را کمتر می‌کند، تا حدی که سرنخی دقیق برای قتل کامو به دست می‌آید. کاتللی سال ۲۰۱۳ در ایتالیا، «کامو باید بمیرد» را منتشر کرد. انگیزه او از انتشار این اثر تحقیقات او در زمینه مرگ کامو بود. جرقه این تحقیقات با خواندن خاطرات بان زابرانا زده شد که پس از مرگ شاعر چک منتشر شده بود. به گفته کاتللی در نسخه اصلی این کتاب به زبان چکی که بیش از هزار صفحه است، خشکی وجود دارد که از ملاقات زابرانا با مردی روس نزدیک به کاکب خبر می‌دهد و از راز مرگ جوان‌ترین برنده نوبل در ۴۴سالگی برده برمی‌دارد. کاتللی پیش از این فرضیه قتل کامو را در روزنامه‌ای مطرح کرده بود و در کتاب خود به بررسی دقیق و مستند ادعای خود می‌پردازد. بخش‌هایی از این کتاب که ویراست جدید آن در سال ۲۰۱۹ با عنوان «مرگ کامو»<sup>۱</sup> در فرانسه منتشر شد، به بررسی روابط اتحاد جماهیر شوروی با فرانسه دوران کامو می‌پردازد و کاتللی، رمان نویس و استاد دانشگاه، معتقد است آلبر کامو مردی بود آزاد و برنامه‌ریزی کردند و درنهایت با رضایت ضمنی سازمان‌های مخفی فرانسه طرح خود را با موفقیت کامل به اجرا درآوردند و کامو را برای همیشه حذف کردند. از آنجا که در کتاب کاتللی از اشخاصی یاد می‌شود که پیش و حین مرگ کامو نقشی ایفا کردند، کتاب از همان ابتدای انتشار بحث‌های بسیاری راه انداخت و به چندین زبان ترجمه شد. نتیجه اینکه دست‌کم در مرگ ساده کامو شک انداخت تا حدی که دیگر به سادگی کسی نتواند از مرگ کامو بر اثر تصادف سخن بگوید. «نتیجه هولناک است اما باید گفت پس از هضم شواهدی که کاتللی ارائه می‌دهد سخت است که حق را به او ندهیم. بنابراین این سانحه رانندگی حالا

**پارسا شهری**؛ کامو در سال ۱۹۶۰ هنگامی که در فرانسه در حادثه تصادف با اتومبیل کنسته شد، روی نسخهٔ اول رمان «آدم اول» کار می‌کرد و چندی پیش از آن در نامه‌ای نوشته بود: «همه تعهداتم را برای سال ۱۹۶۰ لغو کرده‌ام. این سال، سال رمانم خواهد بود. وقت زیادی می‌برد؛ اما به پایانش خواهم برد». اما حادثه تصادف زمانی پیش آمد که عازم پاریس بود تا کاری تازه یعنی کارگردانی تئاتری تجربی را آغاز کند. کامو به‌تعبیر ژرمن بره هنوز در چهل‌وشش سالگی احساس می‌کرد می‌تواند به آنچه زمانی آن را «نیروی حیاتی رعب‌آور» خوانده بود، متوسل شود اما مرگ نوشتار کامو را ناتمام گذاشت. سراسر زندگی کامو بی‌تردید در دوران جنگ‌ها، انقلاب‌ها، ایدئولوژی‌های متضاد و اردوگاه‌های کار اجباری سپری شد. دوره‌ای شور و غوغا جهان را درنوریده بود اما تا جایی که به کامو مربوط می‌شد، هنرمند ضرورتی نداشت تا در سیاست زمانه مداخله کند، البته در مقام انسان ماجرا تفاوت دارد. کامو هنگام دریافت جایزه نوبل ادبی سال ۱۹۵۷ در مقاله‌ای با عنوان «خلافت و آزادی» می‌نویسد: «ما شاید به‌عنوان هنرمند ضرورتی نداشته باشیم که در امور جاری زمانمان دخالت کنیم اما به عنوان انسان چرا. … از زمان نوشتن نخستین مقاله‌هایم تا واپسین کتابم، من به طرفداری از آنان که تحقیر و لگدمال شده‌اند، هرکه بوده‌اند، بسیار نوشته‌ام، شاید بیش از حد؛ اما علت این بوده است که من نمی‌توانم خود را از مسائل روزمره جدا کنم.» این‌طور که پیداست کامو خود را از آن دسته نویسندگانی می‌داند که هنر را در خدمت انسان می‌دانند و نه انسان را در خدمت هنر. جوانی کاتللی، رمان‌نویس و استاد دانشگاه، معتقد است آلبر کامو مردی بود آزاد و سرکش و خطرناک. خطرناک برای قدرت، برای هر قدرتی که او نزدیکی ذاتی آن به استبداد و افراط‌کاری و بیدادگری را افشا می‌کرد. خطرناک برای وجدان گناهکار فرانسوی‌ها و شورشیان الجزایری و مهدستان سابق نازی‌ها در جنگ جهانی دوم و استالینیست‌ها؛ خطرناک برای اخلاق بورژوازیی و برای جامعه روشنفکری حتی. «خطرناک بود چرا که می‌توانست همه‌چیز را تنها از دریچه ذهن انتقادی و صداقت راسخ و عشق مطلقش به انسان و کل زندگی ببیند.» ازاین‌رو به زعم کاتللی بسیار بودند آنها که از مرگ و سکوت ابدی کامو سود می‌بردند: ملی‌گرایان فرانسوی که تمایلی به استقلال الجزایر نداشتند؛ افراطیون

## معرفی کتاب «شکستن طلسم وحشت»

### محاکمه شگفت‌انگیز و پایان‌ناپذیر ژنرال آگوستو پینوشه

**محمد فاضلی**؛ «این اندازه از شرارت چطور می‌تواند از وجود کسی سرچشمه بگیرد که آن قدر معمولی و حتی متوسط است که به آدم برمی‌خورد؟»، این سؤال به نظر من کلیدی‌ترین پرسشی است که آریل دورفنم، نویسنده شیلیایی، به نحوی

تلاش می‌کند تا در کتاب «شکستن طلسم وحشت: محاکمه شگفت‌انگیز و پایان‌ناپذیر ژنرال آگوستو پینوشه» به آن پاسخ دهد. ژنرال «آگوستو خوزه رامون پینوشه اوگارتزه» فقط دو هفته قبل از آنکه در سپتامبر ۱۹۷۳ علیه رئیس‌جمهور سوسیالیست شیلی، سالوادور آلنده، کودتا کند، توسط خود آئنده به ریاست کل ارتش منصوب شده و به او سوگند وفاداری خورده بود. ایزابل مورول‌لته‌لی‌رو او را این‌گونه توصیف کرده بود: «پینوشه نه هیولایی است



واقعهِ خطی بی‌رحمانه و مهلکِ تصادف را رد کردند، آنها حس می‌کردند این وسط چیزی وجود دارد که متقاعدکننده نیست و شاید هم نمی‌خواستند قبول کنند که طنز روزگار چنین بی‌نقص و بی‌معنا سرنوشت واقعی را با دلشوره فراطبیعی کامو گره بزند. برای آنان که کامو را دوست داشتند، قطعیتی تا این حد ساده، ساختگی و نامعتبر به نظر می‌رسید. واقعیت نمی‌توانست تا این حد ساده و بی‌نقص و منتهی به نیستی باشد. «تا اینکه روزی دست سرنوشت، نشانه‌ها و شهادتی نامنتظره را فاش کرد که نتیجه محص اتفاق بود: شهادی که زمان را پشت‌سر گذاشته بود، شاخصی که ظواهر را به‌سرعت تغییر می‌داد و دسیسه را در پس‌زمینه آشکار می‌کرد.»

تقدیر، پدیده غریبی است، یک روشنفکر و نویسنده بنام که در تمام عمر خود یک‌تنه به مخالفت با قدرت‌های جهانی برخاسته بود، یک روز بی‌مقدمه می‌گوید: «حد اعلای پوچی، مُردن در سانحه رانندگی است» و بعد خودش به‌عنوان «مرح عام مسئله پوچی» نمونه چنین مرگی می‌شود و در تصادفی جانش را از دست می‌دهد. سالیانی از مرگ کامو می‌گذرد و هنوز بن‌بست توهم و واقعیت مرگ او وجود دارد. بااین‌حال تقدیر تا ابد حوادث را مدفون نکرد: «در طی چندین سال بزدهای سبک حقیقت را در دور دست‌ها کاشت. مطمئن‌ترین دانه‌ها را در سال ۱۹۸۰، بیست سال پس از واقعه در پراگ رها کرد. اینها سرنخ‌هایی تعیین‌کننده با دقتی زیاد و موشکافانه است… سرنوشت این سرنخ‌ها را به مردی شکست خورده پیشکش کرد که از پیش تسلیم منطق غالب تاریخ و شکست فردی و نومیدی آشکار شده بود. این مرد شاعر و مترجم و شاهد خاموش و تسکین‌نیافته دوران فلاکت‌باری بود که تاریخ برای کشور و نزدیکان و خودش مقدر کرده بود. او می‌دانست که به‌زودی می‌میرد اما نه بی‌آنکه گاه شمار ویرانی را به یاد آورد و با حافظه‌ای رو به زوال دست به قلم شود.» اکنون از خاطرات این شاعرِ پراگ، سرنخ‌هایی به دست آمده است که مایه کتاب کاتللی و تحقیقات گسترده او شد که تمام واقعیت و دانسته‌ها درباره مرگ کامو را زیر و رو کرد. چنان‌که کاتللی می‌نویسد: «اکنون نشانه‌ای از نُتوی جریان تاریک زمان سر برآورده است. سرنخی دقیق که یک اسم و یک دستور و اراده ارتکاب قتل را نشان می‌دهد؛ بله، شاید واقعا کسی برای آلبر آلبر کامو تصمیم گرفت.»

۱. **مرگ کامو، جوانی کاتللی، ترجمه ابوالفضل الله دادی، نشر نو**

بیرون از مرزهای مصونیت قضائی در کشورش رسیده بود. آریل دورفمن روایتی تأمل‌برانگیز از بیم و امیدهای تلاش برای این محاکمه ارائه می‌کند.

ژنرال آگوستو پینوشه در نهایت محاکمه نشد، اما به قول دورفمن «از میان تمام پیکارهای زندگی طولانی ژنرال، نبردی که او نمی‌تواند هیچ امیدی به پیروزی در آن داشته باشد، نبرد

بر سر این است که پس از مرگش چطور به یادها سپرده خواهد شد… باور دارم که

ژنرال در نبرد کنترل زبان آیدگان، شکست خورده است.»

«کودکان آینده را تصور می‌کنم، هزاران سال بعد که در یک دشت یا یک زمین خالی

مشغول بازی‌اند. یکی از آنها کاری می‌کند می‌چیزی می‌گوید که مستحق توبیخ است، مستحق توبین، مستحق دشنامی زنده و بچه‌ای دیگر فریاد می‌زند؛ وای، پینوشه

نباش.» هر انسانی با خواندن کتاب «شکستن طلسم وحشت» بارها بر خود نهیب خواهد زد تو هم ممکن است در اندازه خودت پینوشه شوی، مواظب باش، خشونت همه‌جا در کمین است، حتی اگر خوش‌ذات، مبادی آداب و …! آن‌گونه که پینوشه خود را چنین می‌دانست.

کتاب شکستن طلسم وحشت (محاکمه شگفت‌انگیز و پایان‌ناپذیر ژنرال آگوستو پینوشه)، اثر آریل دورفمن و ترجمه فاطمه شمس، توسط نشر کرکن در ۱۹۴ صفحه منتشر شده است.

برای تهیه کتاب می‌توانید از طریق صفحه اینستاگرام برک‌برک اقدام کنید. برک‌برک رسانه تخصصی در حوزه کتاب است که در شبکه‌های اجتماعی به معرفی و نقد کتاب می‌پردازد. با اسکن بارکد زیر به برک‌برک بپیوندید.

